**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011123**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که شرطیت تمکن از تصرّف آیا اختصاص دارد به بعضی از اصناف زکوی یا تعمیم دارد؟

آقای هاشمی بحث را که شروع می‌کنند می‌گویند طبق قاعده اصلاً تمکن از تصرّف نباید شرط باشد، شرطیت تمکن از تصرّف خلاف قاعده است، بنابراین هر مقداری که دلیل داشته باشیم به آن ملتزم می‌شویم، بیشتر از آن ملتزم نمی‌شویم. حالا ببینیم از جهت روایات چقدر دلیل داریم. ایشان می‌فرمایند که روایتی که عنوان عام داشته باشد همۀ اصناف را شامل بشود ما نداریم، تنها یک روایت هست که این ممکن است توهم بشود یک عنوان عام داشته باشد. آن روایت روایت عبد الله بن سنان هست. که لا صدقة علی الدین و لا علی المال الغائب عنک حتی یقع فی یدک. با این تقریب که این روایت اطلاق دارد، هم در مورد مالی که حول در آن معتبر هست و هم در مورد مالی که حول در آن معتبر نیست که غلات باشد. در مورد مالی که حول در آن معتبر است این روایت معنایش این است که یک سال در دست شما باشد در آن که حول در آن معتبر نیست این هست در هنگام وجوب در دست شما باشد. ایشان می‌فرماید الا انه من الواضح اختصاصه بغیر الغلات. می‌گویند واضح است که این به غیر غلات اختصاص دارد و توضیح می‌خواهند بدهند که به چه جهت به غیر غلات اختصاص دارد.

قبل از اینکه وارد توضیح مطلب ایشان بشوم یک مروری بر روایات این فصل کردم غیر از این روایت یک روایت دیگری هم هست که ازش می‌شود لا اقل در حد توهمی که ایشان تعبیر می‌کند تعمیم را استفاده کرد. حالا آنها را ما اوّل بخوانم بعد بحثش را شروع کنم. اینها بعضی بحث‌های مشترک دارد با این روایتی که ایشان مورد بحث قرار داده، بعضی روایت‌های خاص دارد، من اوّل همۀ این روایات را بخوانم تا بعد ببینیم بحث‌های مشترک با بحث‌های خاصش با هم فرق دارد. روایت‌هایی که مطلق هست نسبت به کل اموال، کل اصناف زکوی می‌تواند دلیل تلقی بشود یکی روایت ۱۲۹۸۹ هست، روایت عیص بن القاسم. روایتی که در مستطرفات سرائر از کتاب محمد بن علی بن محبوب نقل شده عن علی بن السندی عن صفوان عن العیص بن القاسم عن ابی عبد الله السلام. که بحث سندی‌اش گذشت گفتیم تنها کسی که، دو تا مشکل متن ممکن است داشته باشد. یکی طریق ابن ادریس به کتاب محمد بن علی بن محبوب که ما این را به طور کلی طرق به کتب را اشکال نمی‌کنیم. به خصوص در طریق به کتاب محمد بن علی بن محبوب که به خط شیخ طوسی در اختیار ابن ادریس بوده. که کتاب محمد بن علی بن محبوب به خط شیخ طوسی در اختیارش بوده. آن دیگر هیچ اشکالی درش نیست.

یکی هم علی بن سندی هست که گفتیم علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری هست که آن توثیق نصر بن صباح را در موردش اگر قبول نکنیم، همین بود ظاهراً. از این بگذریم. اکثار روایات این طبقه دلیل بر وثاقت علی بن سندی است که همچنین این که محمد بن احمد بن یحیی عمران اشعری ازش نقل کرده و استثناء نشده که ما این را دلیل بر وثاقت می‌دانیم. علی تفصیلٍ مذکور فی محله. پس بنابرین سندش از جهت سندی معتبر است.

«عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا‌»

خب این این روایت. اطلاق دارد می‌گوید بر همسر نیست، شوهرش که گرفته این باعث می‌شود که زکات به گردن زن نباشد. این که بگوییم این روایت اختصاص دارد به مسئلۀ دین و امثال اینها وجه خاصی هم ندارد. قبلاً یک بحث‌هایی کردیم، فی الجمله احتمالاتی ممکن است باشد، اخذ مال امرأته بگوییم یعنی قرضاً گرفته. نه اطلاق دارد این اختصاص ندارد که قرضاً گرفته باشد که بگوییم مربوط به قرض است و امثال اینها و الآن پس نمی‌دهد. نه، در اختیار گرفته و الآن نمی‌گذارد زن از این مال استفاده کند. این روایت یک اشکال آقای هاشمی در روایت عبد الله بن سنان کرده که این اشکال در این مورد هم می‌آید. ایشان گفته که کلمۀ مال در روایات زکات اطلاق ندارد، عدم الاطلاق فی کلمة المال فی هذه الروایة بغیر النقدین علی ما سیظهر من مراجعة روایات الواردة فی اصناف الزکاة و قد ذکرنا ذلک سابقا و سیأتی ایضاً.

حالا ما بحثش را در جلسۀ قبل شروع کردیم، ادامه هم می‌دهم در این جلسه. خب این یک روایت.

روایت دیگر، روایت ۱۲۹۸۰ هست. آن هم باز کلمۀ مال دارد، یادم رفت این بحث سندی‌اش را بحث کردیم یا نکردیم، به نظرم بحث سندی‌اش را کردیم ولی حالا می‌گویم. روایت عبد الله بن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام مملوکٌ فی یده مال ا علی زکاة قال لا قلت و لا علی سیده قال لا انه لم یصل الی سیده و لیس هو للمملوک. که این چند تا سند داشت و محمد بن ابی حمزه در سندش بود و علی بن حسن طاطری و اینها. به نظرم بحث سندی‌اش را کردیم. حالا اگر بحث سندی‌اش را نکرده باشیم مراجعه کنید ببینید قبلاً بحث سندی‌اش را نکرده باشیم به من بگویید بحث دارد بحث سندی خوب دارد. یکی از رفقا گفتش مدتی بحث سندی نکردید ما خسته شدیم از بحث‌های دیگر، یک کمی بحث سندی بکنید، گفتم چشم. حالا این روایت را ببینید اگر بحث نکرده باشیم فردا در موردش بحث می‌کنیم. این هم ۱۲۹۸۰ هست که آن هم کلمۀ مال در آن هست. فی یده مال أ علیه زکاةٌ، این که آیا این مال اطلاق دارد یا اطلاق ندارد این بحث.

بعدی‌اش ۱۳۰۰۶، عبد الله بن سنان.

شاگرد: کافی و علل الشرایع با هم فرق دارد؟

استاد: آره، به نظرم بحث کردیم. این ۳ تا روایت یک جهت مشترک دارند کلمۀ مال در آن به کار رفته. و آقای هاشمی مدعی هستند که مال در روایت‌های باب زکات انصراف دارد به مال به معنای مطلق. این بحثش را در پایان این بحث یک مقداری بحث کردند، قبلاً هم بحثش را آورده، در بحث زکات بر مال یتیم در صفحۀ ۲۰ اینجا این بحث را آوردند. ایشان می‌گویند که روایت‌هایی که زکات در مال یتیم را نفی می‌کند تمام آنها تعبیر مال دارند و این مال یتیم مراد اختصاص دارد به نقدین، بقرینة التعبیر فی اکثرها ان الوارد فیها جمیعا باستثناء روایة واحدة سیأتی التعرض الیها فی الجهة القادمة عنوان لا زکاة فی مال الیتیم و اکثرها ظاهر بقرینة التعبیر فیها بالمال الصامت او الموضوع او الذی لا یحرک او الذی لم یتجر به او الدین فی ارادة خصوص النقدین لا المال بمعناه اللغوی العام.

ببینیم آیا این مطلب درست هست یا درست نیست؟

شاگرد: ادعا عام است یا فقط مال همان یتیم است؟

استاد: نه بحث ایشان نکاتی که اینجا می‌خواهد بکند در خصوص این روایات گفته ولی از این ایشان می‌خواهد نتیجه‌گیری بکند که مال به معنای عام اطلاق نمی‌شود بلکه به خصوص نقدین.

شاگرد: در کل مال زکات؟

استاد: حالا می‌گویم. ایشان می‌گوید که این روایات مراد از مال خصوص مال است، روایاتی هم که این قرینه را ندارد مراد عام است. آنجا دیگر معنای عام قرار می‌دهد. اینجا ذیلش روایاتی را آورده. در اینها روایت اوّل این هست فی مال الیتیم علیه زکاةٌ قال اذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاةٌ فاذا عملت به فانت له ضامن و الربح للیتیم.

بحث سر این هست که این عملت به. اوّلاً ایشان می‌گوید کلمۀ موضوع شاهد بر این هست که مراد از این روایت نقدین است. این چجوری قرینیت دارد؟ آن چیزی که با آن تجارت می‌شود اختصاص به نقدین که ندارد. با نقدین می‌روند یک مالی می‌خرند، آن مال را نگه می‌دارند، این مال می‌شود مال موضوع. گاهی اوقات دو سال، سه سال این را نگه می‌دارند، برای این که قیمتش بالا برود. مال موضوع که اختصاص ندارد به مالی که نقدین باشد. کما این که مال التجارة هم اختصاص به آن ندارد. ایشان می‌گوید به قرینۀ این که، حالا چجوری ایشان استدلال کرده من نمی‌دانم. بعد می‌گوید چون روایات دارد عُمِلَ به، عمل شده، یعنی با آن تجارت شده، آن هم اختصاص پیدا می‌کند به نقدین. مگر تجارت فقط باید، تجارت نقدین به نقدین که نیست. نقدین را می‌روند با آن یک جنسی می‌خرند، آن جنس را نگه می‌دارند یا جای دیگر می‌برند، و می‌فروشند و اینها، یک زمان نقدین است، یک زمان متاع است امثال اینها است. این که اینها را خیلی کأنّ واضح دانسته و اینها نمی‌دانم.

شاگرد: این که شما می‌فرمایید برعکس می‌شود، یعنی ظهورش در این می‌شود که نقدین باشد.

استاد: حالا اجازه بدهید. نکته‌ای که اینجا وجود دارد من حالا به خصوص بعضی روایات را اینجا یادداشت کردم، روایت‌هایی که در خصوص، ایشان می‌گوید به قرینۀ موضوع بودن عُمِلَ به و دِیْن اینها به نقدین اختصاص دارد. من هر ۳ این واژه‌ها را، موضوع، عُمِلَ للتجارة، دِیْن، در موارد غیر نقدینش را یادداشت کردم. یک سری روایت که، در مقام استقصاء نبودم، همینجوری داشتم روایت‌های همین باب را دنبال می‌کردم، همین روایت‌های همین باب را، اصلاً جای دیگر هم مراجعه نکردم. روایت‌هایی که مربوط به، مربوط به این بحث بود را یک مقداری دنبال کردم، از هر کدام یک چند تایی پیدا کردیم که این عبارت‌ها مربوط به نقدین، واضح هم هست، نه این که خیلی ابهامی داشته باشد و من تعجب می‌کنم اصلاً چه استدلالی است؟ این خیلی واضح است که این مطالب اینقدر نمی‌دانم. کلمۀ موضوع در مورد غیر نقدین ۱۲۶۸۹.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَاشْتَرَى بِهِ مَتَاعاً ثُمَّ وَضَعَهُ فَقَالَ هَذَا مَتَاعٌ مَوْضُوعٌ فَإِذَا احببته أَحْبَبْتُ بِعْتُهُ فَيَرْجِعُ إِلَيَّ رَأْسُ مَالِي وَ أَفْضَلُ عنه هذا متاع موضوع.

این جنسی هست که موضوع هست.

روایت دیگر ۶۹۹. «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَتَاعُ مَوْضُوعاً فَيَمْكُثُ عِنْدَهُ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبِيعَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أُعْطِيَ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَيَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ الْتِمَاسُ الْفَضْلِ»

می‌گوید این مال یک موقعی هست، حالا آن در بحث مال التجارة هست که یک موقعی این مال التجارة جوری بوده که رأس المال را به او می‌دادند ولی نفروخته می‌خواسته گرانتر بشود می‌فروشد آن زکات دارد. ولی اگر نه رأس المال را نمی‌دادند زکات ندارد، که البته آن زکات مال التجارة است. من حالا بحثم سر وجوب زکاتش نیست، بحثم سر این است که کلمۀ موضوع بودن را در مورد متاع به کار برده.

۱۲۷۰۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا تَأْخُذَنَّ مَالًا مُضَارَبَةً إِلَّا مَالًا تُزَكِّيهِ أَوْ يُزَكِّيهِ صَاحِبُهُ وَ قَالَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَتَاعٌ فِي الْبَيْتِ مَوْضُوعٌ فَأُعْطِيتَ بِهِ رَأْسَ مَالِكَ فَرَغِبْتَ عَنْهُ فَعَلَيْكَ زَكَاتُهُ.»

این یک تعبیر موضوع.

تعبیر ما عُمِلَ للتجارة. ۱۲۶۸۳.

شاگرد: چرا برای انعام و غلات استفاده نشد؟

استاد: نه، اختصاص به نقدین ندارد.

شاگرد: غلات که مشکل ندارد. انعام

استاد: حالا آنهایش را هم بعد صحبت می‌کنیم، صبر کنید. بحث سر اختصاص، ایشان می‌گوید مال این به قرینۀ این نقدین است، نه، این قرینیت در نقدین نیاید. ما عُمِلَ للتجارة یکی در مورد برده تعبیر شده. ۱۲۶۸۳ می‌گوید: «لَيْسَ عَلَى الرَّقِيقِ زَكَاةٌ إِلَّا رَقِيقٌ يُبْتَغَى بِهِ التِّجَارَةَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى.»

حالا عبارت‌های دیگر مال نداشت، ولی متاع بوده اینها. من غرضم کلمۀ مالش نبود می‌خواستم بگویم آن موضوع بودن اختصاص دارد به این که مال هم دارد.

۱۲۶۹۰ در مورد وصیفه هست، کنیز.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثَبِّتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ»

کنیز می‌خرد نگه می‌دارد تا قیمتش بالا برود و به عنوان یک مال التجارة با آن برخورد می‌کند.

«وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا»

۱۲۶۹۱: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ عَمِلْتَ بِهِ فَعَلَيْكَ فِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ‌

قَالَ يُونُسُ» آن که مورد استناد من هست عبارت یونس است «تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ كُلُّ مَا عُمِلَ لِلتِّجَارَةِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ غَيْرِهِ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ.»

بحث حیوان اینها می‌فهمند. «مِنْ حَيَوَانٍ وَ غَيْرِهِ»

12696. خالد بن حجاج الکرخی سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن الزکاة فقال ما کان من تجارةٍ فی یدک فیها فضلٌ لیس یمنعک من بیعها الا لتزداد فضلاً علی فضلک فزکه. و ما کانت من تجارة فی یدک فیها نقصان فذلک شیءٌ آخر. این است که یک مال مال التجاره‌ای که دست شما هست که برای چی نگه دارید؟ برای این که قیمتش بالا برود. این چیز روشنش آن متاع هست. البته در مورد نقدین هم فی الجمله تصویر می‌شود که مثلاً فرض کنید الآن به خصوص که سکه نگه می‌دارند قیمتش بالا برود آن موقع هم فی الجمله این بوده، گاهی اوقات سکه‌ها قیمتش بالا مثلاً. ولی مثال روشنی که نگه می‌داشتند برای این که قیمتش بالا برود نقدین نبوده، چیزهای دیگر چیز می‌کردند. نقدین اینقدر تفاوت‌های قیمتی‌اش زیاد نبوده. البته من یک موقعی دنبال می‌کردم فی الجمله بالا و پایین می‌رفته ولی نه اینقدر. یک موقعی تقریباً دینار را یک موقعی در کتاب‌های تاریخی نگاه می‌کردم دینار را از ۸ درهم دیدم به فروش می‌رسید تا ۱۶ درهم. چیز معمولی‌اش ۱۲ درهم است، هر دینار ۱۲ درهم است ولی در چیزهای مختلف دنبال کردم از ۸ درهم برخورد کردم تا ۱۶ درهم. این مقدار کمینه و بیشینۀ قیمتی‌اش را دیدم. حالا دنبال هم بکنیم ممکن است مواردی. ولی خیلی زیاد نبود نمی‌دانم تلورانس تغییراتش خیلی کم است. ولی جنس‌های دیگر نه، جنس‌های دیگر خیلی وقت‌ها قیمت‌هایش بالا و پایین می‌رفته و اینها مثال‌های روشنی که اینها دارند این مثال‌ها بحث‌های چیزهای دیگر است. این خالد بن حجاج که راوی خالد بن حجاج الکرخی است. کرخ مرکز تجارت بغداد بوده. و اکثریتش هم شیعه بودند. ثروتمندهای شیعه برای این که نتوانند، یعنی در حکومت‌ها ارتباط نداشته باشند معمولاً می‌آمدند روی تجارت. منطقۀ کرخ که منطقۀ تجاری بغداد بوده بیشتر در اختیار شیعه‌ها بوده. نقطۀ ثقل تجاری بغداد را هم شیعه‌ها در اختیار داشتند.

شاگرد: راوی از امام صادق پرسیده بوده؟

استاد: از امام صادق

شاگرد: زمان امام صادق مگر بغداد ساخته شده بوده؟

استاد: کرخ بعداً، آن زمانی که پرسیده بوده کرخی نبوده. اینها تاجرهایی بودند بعداً که کرخ ساخته می‌شود می‌آیند کرخ را چیز می‌کنند، یعنی محور اصلی کرخ تجار هستند، اینها نقطۀ ثقل بغداد. آن که بغداد مراجعه کنید، من فکر می‌کنم یک سری فحش‌هایی که در تاریخ بغداد نسبت به کرخ هست بحثش، بحث شیعه و سنی است. می‌گوید آدم‌های پست در کرخ هستند. اینها فحش‌های مذهبی است نه چیزهای دیگر. در بغداد یک باب الکوفه بوده، سنی‌ها آنجا بیشتر ساکن بودند، دعواهای بین کرخی‌ها و باب الکوفه در قول تاریخی خیلی مفصل وارد شده.

شاگرد: ما تجارت ؟؟؟ نقدین است، از نقدین ؟؟؟ باب التجارة با چشم سود و ارزشگذاری پولی می‌شود، از این که حتی شاید ؟؟؟ مال التجارة به نقدین درست است موضوع برای آنها شده، ولی این که آخرش در این روایت

استاد: اختصاص پیدا نکرد دیگر. ۱۲۶۹۸. سأله عن سعید الاعرج. این سعید الاعرج الصمام هست. که به لقب صمام هم شناخته می‌شود.

«قَالَ: سَأَلَهُ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ وَ أَنَا حَاضِرٌ أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّا نَكْبِسُ الزَّيْتَ وَ السَّمْنَ عِنْدَنَا نَطْلُبُ بِهِ التِّجَارَةَ فَرُبَّمَا مَكَثَ عِنْدَنَا السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تَرْبَحُ فِيهِ شَيْئاً أَوْ تَجِدُ رَأْسَ مَالِكَ فَعَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَرَبَّصُ بِهِ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ إِلَّا وَضِيعَةً فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاةٌ حَتَّى يَصِيرَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً» تا آخر روایت.

این هم یک عبارت.

اما کلمۀ دین. حالا باز دین نوعاً‌ دیونی که می‌گرفتند نقدین بوده غالباً. ولی همین دین هم اختصاصی ندارد به نقدین. من حالا دو تا روایت هم در مورد دِیْن که به اینها ربطی ندارد را یادداشت کردم، ۱۳۰۲۲. روایت مفصلی است، کامل می‌خواهم بخوانم تا روشن بشود که این اختصاص ندارد به نقدین. و بلکه ظاهرش غیر نقدین است.

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرْضاً عَلَى مَنْ زَكَاتُهُ أَ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ قَالَ لَا بَلْ زَكَاتُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ قَالَ»

یادم رفت یکی از روایت‌هایی که خوب بود برای چیز هم تمسک می‌کردیم همین روایت بود، آن بحث اوّلی که گفتم باید حول معتبر باشد، ان کانت موضوعة عنده حولاً. نه معذرت می‌خواهم. چون ما دو سری روایات یادم رفته اینجا بنویسم و الا هنوز بحثش نرسیده. ما یک سری روایت‌های مطلق دنبالش هستیم که تمام مواردی را که نصاب زکات هست شامل بشود. آن ۳ تا روایتی بود که خواندم. یک روایتی هست که نسبت به انعام اطلاق دارد، نسبت به ما فیه الحول. این یکی از آن روایاتی هست که نسبت به ما فیه الحول اطلاق دارد.

«بَلْ زَكَاتُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ» زکات مال القرضی که بر مقترض هست به شرطی بر مقترض هست که یک سال موضوعة عنده باشد.

«قَالَ قُلْتُ فَلَيْسَ عَلَى الْمُقْرِضِ زَكَاتُهَا قَالَ لَا يُزَكَّى الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَامٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ عَلَى الدَّافِعِ شَيْ‌ءٌ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي يَدِهِ شَيْ‌ءٌ إِنَّمَا الْمَالُ فِي يَدِ الْآخِذِ فَمَنْ كَانَ الْمَالُ فِي يَدِهِ زَكَّاهُ قَالَ قُلْتُ أَ فَيُزَكِّي مَالَ غَيْرِهِ مِنْ مَالِهِ»

این مال مال مقرض است. مقترض مال مقرض را زکات بدهد؟ این که مال مقرض است.

امام می‌فرماید: «إِنَّهُ مَالُهُ مَا دَامَ فِي يَدِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ الْمَالُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ» این که گفتم به این روایت می‌شود تمسک کرد بحث دارد، حالا این بحث‌ها بعداً در مورد آنها صحبت می‌کنم.

«أَ فَيُزَكِّي مَالَ غَيْرِهِ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ إِنَّهُ مَالُهُ مَا دَامَ فِي يَدِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ الْمَالُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ أَ رَأَيْتَ وَضِيعَةَ ذَلِكَ الْمَالِ وَ رِبْحَهُ لِمَنْ هُوَ»

این مال قیمتش بیاید پایین، بالا برود این برای کی است؟ و علی من هو؟ مال مقترض است دیگر. این که بالا بودن و پایین بودن قیمت در موردش مطرح هست فرد ظاهرش غیر نقدین است. این یک.

«قُلْتُ لِلْمُقْتَرِضِ قَالَ فَلَهُ الْفَضْلُ وَ عَلَيْهِ النُّقْصَانُ وَ لَهُ أَنْ يَنْكِحَ وَ يَلْبَسَ مِنْهُ وَ يَأْكُلَ مِنْهُ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُزَكِّيَهُ بَلْ يُزَكِّيهِ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ.»

له ان ینکح، یعنی آن چیزی که قرض کرده می‌تواند کنیز باشد.

«يَلْبَسَ مِنْهُ» یعنی می‌تواند لباس باشد.

«يَأْكُلَ مِنْهُ» یعنی مأکول می‌تواند باشد.

می‌گوید که این که شما این ینکح و اینها را با واسطه حمل کنید. بگویید که می‌تواند با این یک کنیزی بخرد با آن کنیز مباشرت کند. اینها خب خلاف ظاهر است، فرد ظاهرش این است که مستقیم خود اینها باشد. یعنی می‌خواهد بگوید انتفاع از این مال برای مقترض است، زکات ندهد، این اشاره به همین هست، اینها قبلاً بحثش را کردم که استدلال امام علیه السلام در این روایت به این هست که همین که شما می‌بینید که اینها انتفاع بردن از این مال‌ها برای مقترض است این خودش کاشف از این است که آن مالک است. و الا اگر این مال، عین این مال برای خودش است. آن کسی زکات باید بدهد که عین مال در اختیارش باشد و عین این مال در اختیار مقترض است نه در اختیار مقرض. مقرض ذمۀ چیز را مالک است. و به این مال اطلاق دارد. اطلاق روشن که اختصاص ندارد به نقدین، غیر نقدین را هم می‌گیرد.

شاگرد: عین منکوح و ملبوس که زکوی نیست.

استاد: نه آن حیثی که در آن روایت مورد بحثش است. حالا آن زکوی مال التجارة، زکاتی که اینجا هست اعم از زکات واجب و زکات مستحب است. نسبت به مال التجاره‌اش زکات مستحب هست.

شاگرد: عین ملبوس هست. منظور گوسفندی که از پشمش بشود مثلاً.

استاد: نه حالا منکوح را ایشان مرادشان بود.

شاگرد: در این روایت منهای شما به ؟؟؟ گرفته. آقای شاهرودی. مشویه

استاد: مشویه هم بگیریم فرد ظاهرش همین است که از طریق این بتواند لبس کند. آن مثال روشنش این است دیگر. بنابراین روایت هم روایت دین، این یک روایت.

روایت دیگر ۱۳۰۲۶.

شاگرد: شاهرودی یک سری روایت آورده که در آن دلیل دارد و قرینه

استاد: صبر کنید.

۱۳۰۲۶.

«عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا علیهما السلام عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ فِي يَدِهِ مَالٌ وَفَى بِدَيْنِهِ وَ الْمَالُ لِغَيْرِهِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا اسْتَقْرَضَ فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَزَكَاتُهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ فِيهِ فَضْلٌ.»

این «إِذَا كَانَ فِيهِ فَضْلٌ» فرد ظاهرش عرض کردم چیزی هست که آن مالی که تحویل گرفته غیر نقدین باشد.

حالا یک بحث این هست قرائنی که ایشان ذکر می‌کند هیچکدام قرینیت ندارد، یک بحث.

یک بحث دیگر این هست که این روایاتی که حالا من بعضی روایاتش را می‌خوانم، این روایات فرض کنید که مال التجارة اختصاص داشته به نقدین. آیا این معنایش این است که مقسم هم نقدین هست؟ حالا من روایاتش را بخوانم تا آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، نکتۀ خیلی مهمی است. می‌گوید که مثلاً این معتبر یونس بن عبد الرحمن. این مشابهش روایات زیادی به همین مضمون است.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ[[1]](#footnote-1) قَالَ: أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ قُلْتُ فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ.»

آقای هاشمی اینجور استدلال می‌کند، می‌گوید این اذا اتجر به یعنی نقدین. چون این یعنی نقدین پس مقسم هم که در واقع، در مورد نقدین می‌گوید نقدین اگر با آن تجارت بشود زکات دارد. اگر با آن تجارت نشود زکات ندارد. صحبت این است اگر یک قسمی از یک تقسیم‌بندی یک مورد خاصی بود مقسم را هم خاص می‌کند؟ مثلاً اگر گفتند که شما مثلاً عالم را احترام کن. می‌گوید اذا کان موسویاً، هل اکرم العلماء. می‌گوید اذا کان موسویاً فاکرمه. و اذا لم یکن بموسویاً فلا تکرمه. این که موسوی اختصاص دارد به سیدها، یک قسم خاصی از علماء، آیا این لازمه‌اش این است که آن مقسم هم اختصاص داشته باشد؟ فوقش این است که اذا اتجر به این اختصاص دارد به نقدین. این معنایش این نیست که اذا اتجر به مرجع ضمیرش نقدین است. ببینید یک موقعی ما می‌گوییم لفظ فرض کنید مثلاً این مثالی که زدم که شخصی سؤال می‌کند که هل اکرم العلماء می‌گوید اذا کان موسویاً فاکرمه و اذا لم یکن موسویا. این که موسوی اختصاص به سادات دارد مرجع ضمیر را سید نمی‌کند. موردش سید است. فرق است بین این که مورد یک لفظ یک خصوصیت داشته باشد، و این که لفظ در آن مورد استعمال شده باشد. یک اشتباهی که خیلی وقت‌ها می‌شود این هست، آیۀ شریفه هست «وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدينَةِ يَسْعى» آن شخصی که مثلاً مردی که آمده دیدند بعضی‌ها می‌گویند مثلاً مراد از رجل مؤمن آل فرعون است. این که مراد مؤمن است نه این که لفظ رجل در آن مؤمن به کار رفته. رجل به معنای مطلق رجل است. ولی مصداق خارجی‌اش آن آقا بوده. مجرد این که مصداق خارجی‌اش یک نفر باشد لفظ را مستعمل فیه‌اش را خاص نمی‌کند. مورد استعمال غیر از مستعمل فیه است. این را توجه بکنید. این خیلی مهم است. خیلی اشتباهات گاهی اوقات شده. مورد استعمال غیر از مستعمل فیه است. وقتی مورد استعمال. بله در این که اگر یک مقسمی باشد در یک قسمش مستعمل فیه‌اش اگر خاص باشد مقسم هم باید خاص باشد. ولی نه این که آن قسمش یک ویژگی خاصی داشته باشد. مجرد این که آن قسمش ویژگی خاص داشته باشد مقسم را به آن ویژگی خاص اختصاص نمی‌دهد. اینجا هم همین است. می‌گوید که من مالی دارم، می‌گوید اگر با این مال تجارت کردی فهو، زکات دارد. اگر تجارت نکردی زکات ندارد. فرض کنید تجارت فقط با نقدین می‌کردند. مجرد این که تجارت فقط با نقدین می‌کردند این مقسم را خصوص نقدین نمی‌کند. این قسم خاصش هم مستعمل فیه‌اش را نقدین نمی‌کند. مورد خارجی‌اش نقدین می‌شود. مجرد این که مورد خارجی یک قسمی، یک وصف خاصی داشته باشد مقسم به آن قسم خاص نمی‌کند. پس بنابراین مالی که اینجا مورد سؤال هست مطلق است. می‌گوید این مال اگر با آن تجارت کنی که فرض کنید شما اصلاً با نقدین مثلاً تجارت بشود. این معنایش این نیست که آن مقسم هم اختصاص داشته باشد به آن شیءای که با آن تجارت بشود کرد. بنابراین فوقش اذا اتجر به فزکه موردش نقدین باشد. نه این که کلمۀ مال به معنای نقدین است. تمام این روایت‌ها همینجور است. یعنی روایت‌هایی که ایشان نقل کرده، عرض کردم اصل این که یتجر به اختصاص به نقدین ندارد، به فرض هم اختصاص به نقدین داشته باشد مقسم را خاص نمی‌کند. یعنی هیچ یک از این روایت‌هایی که اینجا هست برای استدلال ایشان کافی نیست. حالا بعد ایشان ادامه بحث‌هایی دارد، حالا آن بحث‌ها را می‌خوانیم بعد شواهد دیگری که ایشان در آن، همین بحثی که هست در ادامه‌اش یک سری شواهدی را می‌خواهد بیاورد برای این که بگوید کلمۀ مال در خصوص نقدین به کار رفته.

یک نکته‌ای را حالا من اینجا ضمیمه بکنم مفید هست. بعضی از دوستان جلسۀ قبل اشاره می‌کردند که آیا اصلاً این مدل استدلال درست است که ما بگوییم چون مال را مثلاً در این روایت در نقدین به کار برده ما بگوییم مال انصراف دارد به نقدین. من عرض کردم که، یا بحث‌های مفصل کبروی دارد که چجوری از استعمال می‌توانیم کشف کنیم حقیقت را. اصل بحث‌های کبروی‌اش را من نمی‌خواهم واردش بشوم. بله می‌شود این اشکال که اینها همراه با قرینه هستند اشکال نیست در جای خودش بحث‌های مفصلش را کردیم که مدل خاصی دارد که ماه در موردش بحث کردیم. ولی آقای هاشمی از آن زاویۀ دید مطرح نمی‌کند. یک زاویۀ دید دیگری دارد که اشاره هم کرده. من به ذهنم این پاسخ رسیده بود ولی بعد دیدم خود آقای هاشمی هم به این مطلب اشاره دارد در لابلای فرمایشاتشان. بحث این است سائل که سؤال می‌کند در سؤال سائل که قرینه نیست. قرینه در کلام امام علیه السلام است. ایشان می‌گوید امام علیه السلام از سؤال سائلی که هیچ کلمۀ اتجر به و امثال آنها نیامده خصوص نقدین فهمیده. ما از کلام امام علیه السلام می‌فهمیم که سؤال سائل اطلاق نداشته. این دیگر آن اشکال وارد نمی‌شود که شاید کلمۀ نقدین معنایش معنای عام بوده به قرینۀ، قرینه باید در کلام ذو القرینه باشد دیگر. سائل که نمی‌تواند کلام امام علیه السلام اعتماد کند برای معنای خاص کردن دیگر. استدلال ایشان این است که بعداً اشاره به این مطلب هم دارد که امام علیه السلام کلام سائل را خاص فهمیده. این معنایش این است کلام خاص سائل انصراف به معنای خاص داشته. منهای آن جهاتی که اشکال دیگر کردم، آن اشکال مانعی نیست. علاوه بر این که به طور کلی عرض کردم بحث این که استعمال چطوری قرینۀ معنای حقیقی می‌شود آن هم در جای خودش باید بحث بشود این اشکال به آقایان.

شاگرد: معنای حقیقی که نمی‌خواهیم.

استاد: نه، معنای انصرافی مهم نیست. ولو معنای انصرافی، معنایی که راجع به آن معنای انصراف داشته باشد این مقدار. یعنی ظهور کلام را ایشان با این کار استخراج می‌کند. منهای اشکالاتی که می‌پرسیم آن اشکال به ایشان وارد نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. در نسخه کافی در نرم افزار جامع فقه ۲.۵ یونس بن یعقوب است ولی استاد یونس بن عبد الرحمن بیان می‌کنند، عبارت کافی آورده شد. [↑](#footnote-ref-1)